

واکاوی جایگاه رئیس‌جمهور در حقوق اساسی ایران

آیت مولائی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۱

فردین مرادخانی**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۵

چکیده

تجربه چهار دهه‌ای حکومت جمهوری اسلامی، در ایران از سال ۱۳۵۷، گویای فرایندی است که در اثر آن، شأن رئیس‌جمهور، موضوع گفتگوی حقوقی و سیاسی میان متفکران ایرانی بوده است. برخی از شأن نخستین رئیس‌جمهور سخن به میان آورده و در نظر بعضی، رئیس‌جمهور در جایگاه دوم حکومت فرض شده است. در این بین، به نظر می‌رسد بررسی قانون اساسی، قوانین عادی و نظریات شورای نگهبان، بتواند راهگشا در حل و فصل چنین اختلاف‌نظرهایی باشد. نوشتار حاضر با درک چنین اهمیتی، در صدد واکاوی نظرات و اسناد مذکور بوده است. بر این مبنا، این تحقیق به این سؤال پاسخ می‌دهد: در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور از چه جایگاهی برخوردار است؟ پاسخ به این سؤال، می‌تواند در برطرف کردن بخشی از اختلاف‌نظرهای بالا مفید باشد. در پاسخ به این سؤال با استفاده از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی، چنین نتیجه گرفته شده است: اولاً در هیچ یک از قوانین عادی، قانون اساسی و آرای شورای نگهبان، رئیس‌جمهور به عنوان «شخص اول کشور» مورد خطاب قرار نگرفته است. این وضعیت تداعی‌کننده فرض شأن «نخست‌وزیری» برای رئیس‌جمهور است. ثانیاً شأن رئیس‌جمهور میان حقوقدانان مورد اختلاف بوده است. ثالثاً برخی از مواد قوانین عادی از عبارت‌پردازی‌هایی استفاده کرده است که شائبه رئیس‌کشور بودن رئیس‌جمهور را به ذهن تداعی می‌کند.

واژگان کلیدی: قانون اساسی، شأن رئیس‌جمهور، رویکرد تفسیری شورای نگهبان، رئیس‌حکومت، حقوق اساسی، ایران.

مقدمه

هر موضوع حقوق اساسی را می‌توان از دو منظر مورد تحلیل قرار داد. منظر اول متن قانون اساسی و سایر قوانین و نیز تصمیمات دادرس اساسی است. این رویکرد، متن را به‌عنوان مبنا فرض کرده و کوشش می‌کند آنچه رخ داده است را تحلیل کند. اما در رویکرد دوم حقوق اساسی مطالعه کارکرد و قواعد حقوق اساسی است و تلاش می‌کند تداخل بین هنجار و واقعیت را تحلیل کند (ان‌کوئنده، ۱۳۹۷، ص. ۱۲) از این منظر نمی‌توان تنها به متن اکتفا کرد، زیرا همیشه آنچه در بیرون اتفاق می‌افتد متفاوت از آن چیزی هست که در متن است. تصویب قانون اساسی، تنها گام کوچکی در حقوق اساسی است و آنچه در واقعیت و عمل رخ می‌دهد قانون اساسی واقعی است که متأثر از عمل احزاب، مقامات سیاسی، اعتقادات مردم، حوادث سیاسی اقتصادی، تاریخ یک کشور و... است. این مقاله بر رویکرد اول ایستاده است. زیرا در رویکرد دوم تقریباً تردیدی نیست که رئیس‌جمهور در ایران به‌عنوان رئیس «جمهور»، موقعیت متزلزل و ضعیفی دارد.

نزد متفکرین حقوق اساسی، عموماً رئیس‌جمهور به‌عنوان شخص اول کشور شناخته می‌شود. نگاهی به نخستین قانون اساسی مدرن، گویای آن است که رئیس‌جمهور آمریکا به‌عنوان رئیس حکومت و رئیس کشور فرض گردیده است (موضوع اصل ۲) یا اینکه در جمهوری دوم فرانسه (۱۸۵۲-۱۸۴۸)، رئیس‌جمهور در جایگاه نخست حکومت فرانسه قرار داشت. در سایر کشورها نیز در صورت شناسایی مقام ریاست‌جمهوری در منظومه حقوق اساسی آن کشور، وی به‌عنوان رئیس حکومت فرض شده است.

با چنین ذهنیت تاریخی، در بسیاری از کشورهای دیگر، از جمله ایران، که حقوق اساسی آن، متأثر از حقوق اساسی غرب بوده است در نگاه نخست به نظر می‌رسد رئیس‌جمهور در جایگاه نخست حکومت قرار داشته باشد. این نگاه از آنجایی بیشتر قوت می‌گیرد که گفته می‌شود پیش‌نویس نخستین قانون اساسی جمهوری نوپای اسلامی ایران در بحبوحه انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، تحت تأثیر قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه نوشته شده بود (<https://fa.wikipedia.org/wiki/>). در جمهوری پنجم فرانسه، اختیارات رئیس‌جمهور بسیار زیاد است و حتی از اختیارات رئیس‌جمهور آمریکا نیز فراتر است. او بسیار قدرتمند و غیرقابل نظارت است و از این حیث قدرتمندترین فرد اتحادیه اروپاست و بنا بر گفته‌ای، اختیارات نخست‌وزیر و عدم

مسئولیت ملکه انگلیس را با هم دارد (ان کوئنده، ۱۳۹۷، ص. ۱۱). پیش‌نویس مذکور بعدها کنار گذاشته شد و «مجلس خبرگان قانون اساسی»، از اول به تدوین پیش‌نویس دیگری روی آورد و آن را در دستورکار خود قرار داد، اما به هر حال نمی‌توان نقش پیش‌نویس اولیه را بی‌تأثیر دانست.

تحولات دهه اول انقلاب، ضرورت بازنگری در قانون اساسی، به ویژه در ارتباط با صلاحیت‌های رئیس‌جمهوری را در پی داشت که حاصل آن، اصلاحات سال ۱۳۶۸ در خصوص اختیارات رئیس‌جمهور بوده است. به نظر می‌رسد بازنگری در صلاحیت‌های رئیس‌جمهور، موجد آثاری بر جایگاه وی در منظومه حقوق اساسی بوده است؛ به نحوی که آن برداشت نخستین که در خصوص شأن رئیس‌جمهور در قانون اساسی سال ۱۳۵۸ وجود داشته است با تغییراتی مواجه شد. این تغییرات به گونه‌ای بوده است که بخش اعظم اختیارات رئیس‌حکومتی و رئیس‌کشوری رئیس‌جمهور (به ویژه در اصول ۵۷، ۱۱۰ و ۱۱۳) به مقام رهبری منتقل گردید، اما همچنان مواردی از صلاحیت‌های ریاست‌کشوری در چارچوب اصولی از قانون اساسی، همچون اصول ۱۲۵ یا ۱۲۹، در منظومه اختیارات رئیس‌جمهور باقی مانده است و نوعی از برداشت دوگانه را در خصوص جایگاه رئیس‌جمهور به ذهن متبادر می‌سازد.

در این میان، قوانینی به تصویب رسیده است که جایگاه شخص دومی رئیس‌جمهور را تقویت کرده و شورای نگهبان، تفاسیری را از اصولی از قانون اساسی، به ویژه اصل ۱۱۳ در ارتباط با صلاحیت‌های رئیس‌جمهوری ارائه داده است که موجب دامن زدن به فرض «جایگاه دوم رئیس‌جمهور» در منظومه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران گردیده است. بر این مبنای سؤال اصلی نوشتار حاضر این است: در منظومه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور از چه جایگاهی برخوردار است؟ در پاسخ به این سؤال، با مراجعه به سوابق تحقیق، پاسخ درخور مشاهده نمی‌شود. لذا از دیدگاه توصیفی - تحلیلی، نخست به بررسی اجمالی دیدگاه‌ها پیرامون جایگاه رئیس‌جمهور پرداخته می‌شود. سپس مواضع قانون اساسی و قوانین عادی موضوع بحث قرار می‌گیرد. در ادامه به بررسی و تحلیل نظریات شورای نگهبان در خصوص اصول مرتبط با شأن رئیس‌جمهور پرداخته می‌شود.

۱. یک عبارت؛ دو دیدگاه

در خصوص جایگاه رئیس‌جمهور ایران، با در نظر گرفتن نگاه فقها و حقوقدانان، دو فرض، دو دیدگاه و دو تفسیر کلی از همدیگر قابل تفکیک است.

۱-۱. تفسیر ذوریاستی بودن نظام

در چارچوب این برداشت، منظومه حقوق اساسی ایران گویای آن است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دو مقام: رئیس‌جمهور و مقام رهبری، به ترتیبی که این سند اساسی پیش‌بینی نموده است به‌عنوان رئیس حکومت به شمار می‌آیند. طرفداران این رویکرد با تفسیر «جمهوریت‌مدار» و با الهام از حقوق اساسی مدرن و با نگاهی تطبیقی به منظومه حقوق اساسی کشورهای دارای نظام جمهوری و با تکیه بر اصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، برآنند که قانون اساسی حتی بعد از اصلاحات سال ۱۳۶۸، همچنان رئیس‌جمهور را در مواردی به‌عنوان رئیس حکومت و رئیس کشور شناسایی کرده است و معتقد به نظام ذوریاستی در ایران هستند. طرفداران این فرض، در خصوص وظایف رئیس‌جمهور در اداره عالی کشور و در ارتباط با اصل ۱۲۸ قانون اساسی بر این نظرند: «رئیس‌جمهور در موضع عالیترین مقام رسمی کشور و به‌عنوان مظهر حاکمیت و اقتدار ملی» (هاشمی، ۱۳۸۰، ص. ۲۹۲) قرار دارد. در جای دیگری گفته شده است: «پذیرش سفیران کشورهای دیگر توسط رئیس‌جمهور نیز بدین معنا است که وی به عنوان عالی‌ترین مقام برقراری روابط خارجی و مسئول حفظ مصالح ملی اقدام می‌کند» (هاشمی، ۱۳۷۸، ص. ۴۵۲). همچنین در خصوص ریاست عالی دیپلماسی کشور، نوشته شده است: «از زمان استقرار رسمی نظام جمهوری اسلامی تاکنون روابط ایران با سایر کشورها و یا مجامع بین‌المللی، عملاً قائم به شخص رئیس‌جمهور بوده است» (هاشمی، ۱۳۷۸، ص. ۴۵۴). در پایان چنین نتیجه گرفته شده است: «عالی‌ترین مقام دیپلماتیک... در صلاحیت رئیس‌جمهور می‌باشد. دلیل این مدعا را می‌توان در ماده ۱۲ قانون تعیین حدود اختیارات و مسئولیت‌های رئیس‌جمهور مشاهده نمود» (هاشمی، ۱۳۷۸، ص. ۴۵۵) که در آن، شرکت در سطح عالی‌ترین مقام اجرایی کشور، در اختیار رئیس‌جمهور تعریف شده است. طرفداران این تفسیر، برآنند که بند ۹ اصل ۱۱۰ قانون اساسی در خصوص امضای حکم رئیس‌جمهور، نظر بر

«تشریفاتی بودن امضا» داشته که بدین وسیله، مقام رهبری در مقام نماینده حاکمیت ملی، با امضای حکم رئیس‌جمهور به حسن انتخاب مردم صحنه می‌گذارد (حجاریان، ۱۳۷۹، ص. ۳۷۶ و کدیور، ۱۳۷۹، ص. ۱۷۷). طبق این نظر، رهبر در قانون اساسی ایران سه شأن دارد: شأن ولایت، شأن ریاست کشور و شأن ریاست قوه مجریه و اصل ۱۱۰ قانون اساسی اشاره به شأن ریاست کشور ایشان دارد، زیرا به وظایف و اختیاراتی اشاره می‌کند که فراتر از سه قوه هستند و تنها بند چهارم این اصل یعنی فرماندهی کل قوا شأن اجرایی دارد (واعظی، ۱۳۹۲، ص. ۴۰). برخی دیگر معتقدند که اصل ۱۱۰ اختیارات رهبری در حوزه اجرا می‌باشد و سایر اختیارات ایشان به امامت امت و ولایت مطلقه برمی‌گردد (نیکونهاد، ۱۳۹۲، ص. ۲۱۲) رئیس‌جمهور نیز دارای دو شأن رئیس کشور و رئیس قوه مجریه است و اصول ۶۸، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۲۵ و ۱۷۶ به این شأن رئیس‌جمهور اشاره می‌کنند که فراتر از سه قوه است (واعظی، ۱۳۹۲، ص. ۴۱). به این ترتیب، در این تفسیر هر دو مقام در اصول قانون اساسی دارای شأن ریاستی و شأن اجرایی می‌باشند. پذیرش این نظر به تشتت و درهم‌آمیزی اختیارات این دو مقام خواهد افزود و نشان دادن حد و مرزهای هر کدام از این مناصب با مشکلات اساسی مواجه خواهد شد. این مشکل در مواردی که قانون اساسی یا سایر قوانین در خصوص موضوعی هر دو مقام را صالح دانسته‌اند دو چندان خواهد شد.

۱-۲. تفسیر تک‌ریاستی بودن نظام

این نگاه در برابر دیدگاه بالا قرار داشته و بر آن است از نقطه نظر حقوقی، ریاست کشور را در شئون مختلف در صلاحیت یک مقام تعریف و قلمداد کند. در چارچوب این دیدگاه، به دلالت اصول مختلف قانون اساسی، بویژه اصول: ۵، ۵۷، ۱۱۰ و ۱۱۳، «مقام رهبری» به عنوان رئیس حکومت و رئیس کشور به شمار می‌آید. این تفسیر در عمل با برداشت شورای نگهبان، برخی حقوقدانان و برخی از فقها، هم‌سو است. طرفداران این نگاه در آثار خود هیچ‌جا رئیس‌جمهور را «به عنوان اولین شخصیت» کشور تعریف نکرده بلکه وی را به عنوان «اولین شخصیت و مقام رسمی کشور پس از رهبری» (عمید زنجانی، ۱۳۸۷، ص. ۲۹۲) معرفی می‌کنند. در بین فقها نیز افرادی نظیر: حضرت امام (رحمة الله علیه)، آقایان آملی لاریجانی و مصباح یزدی در این دسته قرار

می‌گیرند. بنیان این دیدگاه در راستای وحدانیت، پیوستگی و هماهنگی طبیعت بوده که با نظم کاملاً دقیق از طرف خداوند خلق شده است (مدنی، ۱۳۷۷، ص. ۱۴۱) در این نگرش، اصل ایمان به وحدت جهان و وحدت صانع و مدیر و رب جهان و وحدت هدایت و رهبری در تمامی عرصه‌های آفرینش همخوانی دارد (بزرگ‌مهری، ۱۳۸۹، ص. ۳۱). بر این مبنا، حاکمیت مستقل بشر نفی گردیده و حکومت جاهلی به شمار می‌آید (عمید زنجانی، ۱۳۷۳، ص. ۱۶۹). بنابراین تنها کسانی حق حاکمیت در میان جامعه بشری دارند که از جانب پروردگار مجاز باشند (عمید زنجانی، ۱۳۶۲، ص. ۱۰۷). ناگفته پیداست که در این رویکردها، مرزهای مفهومی «حکومت» و «حاکمیت» دچار نوعی از امتزاج سردرگم‌کننده شده است.

این برداشت از منظومه قدرت در ایران را باید ناشی از برداشت غالب در فقه امامیه تلقی کرد که در آن فقیه جامع‌الشرایط در مسند عالی‌ترین جایگاه حکومت قرار دارد. بنیان این نوع نگاه در مفهوم «ولایت مطلقه فقیه» و تفسیری از آن قرار دارد که بر مبنای آن، فقیه واجدالشرایط، محور تمام امور عمومی از جمله امور مربوط به قوای سه‌گانه فرض می‌شود. طبق این دیدگاه رهبر نه تنها رئیس کشور بلکه امامت امت و ولایت مطلقه امر را هم بر عهده دارد و او معادل رئیس کشور در حقوق اساسی است (نیکونهاد، ۱۳۹۲، ص. ۲۱۲) در نظر آیت‌الله مصباح یزدی، مسئله ولایت فقیه امری «انتصابی» بوده لذا ولی فقیه منصوب به «نصب عام» است و ملاک اعتبار و مشروعیت فقیه به خدا می‌رسد. طبق نظریه «انتصاب» اگر او دستور داد اطاعت از قوه مجریه واجب بوده و این اطاعت از همان ولایت الهی نشأت گرفته و متفرع بر حکومت او است. لذا در نظر وی، اعتبار تمام امور از جمله اعتبار و شأن رئیس‌جمهور، به امر ولایت فقیه و امضای او است. براساس نظریه «نصب»، اصلاً اعتبار قانون اساسی از امضای او نشأت می‌گیرد. در نتیجه، رئیس‌جمهور ناشی از قانون اساسی نیز قهراً مشروعیت خود را از امضای وی خواهد گرفت. در نظر وی، مسئولان، نظیر رئیس‌جمهور که منتخب مردم‌اند؛ مشروعیت‌شان به واسطه نصب ولی فقیه به اسلام برمی‌گردد (دهقانی، ۱۳۸۴، ص. ۱) و مشروعیت تنها از آن خداست (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص. ۱۹).

حضرت امام خمینی که در آثار مختلف اعم از «ولایت فقیه»، «کتاب البیع» و

«تحریرالوسیله» نظریه ولایت فقیه را مطرح کرده است با ادله عقلی و نقلی، به ضرورت تشکیل یک حکومت اسلامی اشاره داشته است (نجفی اسفاد و محسنی، ۱۳۷۹، صص. ۴۶-۵۱). حضرت امام بر این نظر است اگر نصب رئیس جمهور از طرف ولی فقیه نباشد چنین مقامی غیرمشروع بوده و اطاعت از او اطاعت از طاغوت است (صحیفه نور، ۱۳۵۸، ج ۹، ص. ۲۵۳). ایشان در جای دیگری اظهار می‌دارند: «اگر رئیس جمهوری در مملکت اسلامی وجود پیدا کند این اسلام است که او را رئیس جمهور می‌کند، قانون خدا حکمفرماست» (صحیفه نور، ۱۳۵۸، ج ۷، ص. ۲۰۱) و در مقام تنفیذ حکم اولین رئیس جمهور نیز چنین اظهار می‌دارند: «بر اساس آنکه مشروعیت آن (ریاست جمهوری) باید به نصب فقیه جامع‌الشرایط باشد، این جانب به موجب این حکم، رای ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم» (صحیفه نور، ۱۳۶۸، ج ۱۱، ص. ۲۶۰).

چنانکه مشاهده می‌شود این برداشت مبانی نظری خود را نه بر روی حقوق اساسی مدرن و هنجارها و اصول پذیرفته شده در آن بلکه بر آموزه‌های نظریه سیاسی غالب در تشیع قرار داده است. این نگاه هم می‌تواند از این حیث قابل ستایش باشد که کوشش می‌کند رویکردی بومی به مسائل و موضوعات حقوق اساسی داشته باشد و هم می‌تواند از این منظر مورد نقد قرار بگیرد که طرفداران آن در توجیه نظر خود به اصول و قواعد حقوق اساسی کمتر توجه می‌کنند و سعی می‌کنند نظر خود را بر روی مبانی دیگری بنا نهند.

۲. رویکرد قانون‌گذار اساسی در خصوص شأن رئیس جمهور

برای فهم موضع قانون‌گذار اساسی، بهتر است منظومه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اعم از: صورت‌مشروح مذاکرات پیش‌نویس قانون اساسی و متن این سند اساسی مورد بررسی قرار بگیرد.

۲-۱. صورت‌مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی

برای فهم شأن رئیس جمهوری در منظومه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، شاید توجه به اختیارات وی، بهتر بتواند جایگاه وی را مشخص سازد. نگاهی به «صورت‌مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، گویای

آن است که دو دیدگاه کلی در خصوص صلاحیت‌های مقام رهبری و رئیس‌جمهور وجود داشته است. سند مشروح مذاکرات قانون اساسی یکی از اسناد مهم حقوق اساسی در همه‌جای دنیاست و مخصوصاً در رویکردهای تفسیری منشاگرا، جایگاه بسیار مهمی دارد. در ایران، حقوقدانان حقوق اساسی در تفسیر مسائل و موضوعات حقوق اساسی کمتر به این منبع مهم رجوع کرده‌اند. از آنجا که اعضای این مجلس از حوزه‌های مختلف اجتماع بودند شاید سخنان آنها در دید اول به صراحت بار حقوقی نداشته باشد اما با تعمق و تفسیر این سخنان توسط حقوقدانان می‌توان آثار و تبعات حقوقی سخنان آنان را دریافت.

۲-۱-۱. دیدگاه نخست: قائلین حداقلی

این دسته را باید گروه اقلیت مجلس تلقی کرد که برای رئیس‌جمهور، در نظام‌های ریاستی یا شبه‌ریاستی، آن دسته از اختیاراتی را که در حقوق مدرن مرسوم است در نظر گرفته و بدین‌وسیله وی را در منظومه قدرت در نظام سیاسی و حقوقی ایران در جایگاه قدرتمندی قلمداد می‌کنند. خروجی نظر این دسته، ناظر بر شناسایی اختیاراتی برای رئیس‌جمهور بوده است که در نگاه نخست، فرض ذوریاستی بودن نظام را دامن می‌زند. از جمله اعضای که قائل به اختیارات گسترده برای رئیس‌جمهور بوده‌اند آقای تهرانی و آقای مکارم شیرازی بودند. برای نمونه طبق گفته آقای تهرانی: «ایشان [مکارم شیرازی] می‌گویند که مقدار کمتری از اختیارات در دست ولایت فقیه باشد و مقدار بیشتری در دست رئیس‌جمهوری. ما هم همین را می‌گوییم» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۲۶). قائلین به اختیارات حداقلی ولایت فقیه، حتی در خصوص اختیار رهبری دال بر معرفی کاندیدای ریاست‌جمهوری، با چنین اختیاری مخالفت کرده و پیش‌بینی چنین اختیاری را برای مقام رهبری، مخالف آزادی و آزادی انتخابات فرض کرده و اظهار می‌دارند «رئیس‌جمهور را که خودتان معرفی می‌کنید... اگر فقط کسانی حق دارند در انتخابات شرکت بکنند که رهبر معرفی می‌کند، معنای این یعنی انتخابات بی‌انتخابات. وقتی من بگویم شما آزادید، ای مردم آن کسی را که من معرفی می‌کنم انتخاب کنید این امر اسمش نه آزادی است و نه جمهوری» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۵۲).

نیز در اثنای نظر موافقین و مخالفین اختیارات ولی فقیه، یکی از اعضا (آقای یزدی) وجه انتصابی بودن حکومت و مکتب را رد می‌کند (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۶۲) و می‌گوید اگر بگوییم مقام رهبری «یک شخص را همین‌طور خودش معین بکند... جمهوریت از بین رفته، مفهوم جمهوریت یعنی اینکه مردم نظر بدهند ولی اگر بگوییم رهبر مثل همه مقامات دیگر حق داشته باشد که معرفی بکند کسی را به عنوان کانیدیدا، بعد مردمی که مکتبی فکر می‌کنند و به اسلام معتقد هستند... به او رأی می‌دهند... دیگران هم کانیدیدا معرفی می‌کنند بعد مردم رأی می‌دهند کسی که اکثریت آورده است رهبر می‌تواند امضا و تنفیذ بکند و من نظرم این است که تنفیذ تعبیر بشود» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۸۱).

در مشروح مذاکرات قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، ولایت مطلقه به عنوان یک تأسیس حقوقی در متن قانون اساسی، محل بحث جدی نبود. اگرچه شاید برخی معتقد باشند رهبر انقلاب در عمل ولایت مطلقه خود را در بسیاری از موارد اعمال می‌کرد اما حقیقت آن است که نزد اکثریت واضعان قانون اساسی، دادن اختیارات زیاد به یک مقام، ولو ولی فقیه، با ایراداتی مواجه بود و شاید یکی از دلایل طرفداران این رویکرد، همان جو حاکم بر فضای یک کشور انقلابی و کوشش در نسپردن اختیارات زیاد به یک مقام باشد.

۲-۱-۲. دیدگاه دوم: قائلین حداکثری

این دسته قائل به اختیارات حداکثری فقیه جامع‌الشرایط بوده و از حیث تعداد، در دسته اکثریت مجلس قرار می‌گیرند. در چارچوب این دیدگاه، تمام صلاحیت‌ها به فقیه جامع‌الشرایط ختم می‌شود؛ بنحوی که تصرفات رئیس‌جمهور در امور عمومی مأذون از مقام رهبری است و بدین وسیله، اداره و اجرای امور عمومی بر عهده چنین فردی فرض می‌شود و کارگزاران نظام تحت امر ولایت امر و مأذون از وی، تصدی پست‌ها را بر عهده دارند. برای نمونه آقای مکارم شیرازی در این خصوص اظهار می‌دارند «رئیس‌جمهور که در رأس تمام قدرت‌های اجرایی قرار دارد اگر فقیه و مجتهد در مسائل اسلامی نیست، باید مأذون از طرف فقیه باشد» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۱۴). در ادامه آقای تهرانی امضای

حکم ریاست جمهوری را شرط نفوذ اعمال رئیس‌جمهور دانسته و اظهار می‌دارد امضای چنین حکمی باعث می‌شود تمام کارهای رئیس‌جمهور «نفوذ داشته باشد کأن خود فقیه است و تمام تصرفاتش همان ولایت فقیه است و همان تصرفات فقیه است» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۲۵). آقای صافی با انتقاد از رویکرد استضعاف فکری در نگارش قانون اساسی، اظهار می‌دارد: «اگر... می‌خواهیم حکومت ظلمه نباشد... باید اینجا را درست کنیم و اول باید این مطلب معلوم بشود که نقش فقیه و ولایت فقیه در تعیین ریاست جمهوری چه نقشی است... باید نصب معلوم بشود... و اگر این نصب نباشد... باز همان نظام [ظلمه] است و نمی‌توانیم به این نظام، نظام شرعی اطلاق بکنیم» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۶۱). عضو دیگر، (آقای منتظری) در تأیید نظر آقای صافی در این خصوص اظهار می‌دارد: «حکومت اگر بخواهد حکومت اسلامی باشد باید متکی باشد به رهبری که از طرف خدا معین شده ولو بواسطه، اگر یک رئیس‌جمهور تمام ملت هم به او رأی بدهند ولی فقیه و مجتهد روی ریاست جمهوری او صحه نگذارد این برای بنده هیچ ضمانت اجرایی ندارد و از آن حکومت‌های جابرانه‌ای می‌شود که بر طبق آن عمل نخواهند کرد و آن تضادی که همیشه بین حکومت ظلمیه و حکومت شرعی بوده برقرار خواهد بود... جمهوری اسلامی یعنی در چارچوب اسلام رهبر [برای مثال] ... ده نفر را معرفی می‌کند و ده نفر شناخته شده را کاندیدا می‌کند و می‌گوید یا ایها الناس شما به هر کدام از این ده نفر رأی بدهید مورد تصویب من است» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، صص. ۱۱۸۲-۱۱۸۳). در اثنای جلسات آقای فاتحی اظهار می‌دارد: «برای من این مطلب روشن نیست که امضای حکم ریاست جمهوری آیا صرفاً تشریفاتی است یا اینکه اگر امضاء نکرد تکلیف چه می‌شود» که بلافاصله نایب‌رئیس اظهار می‌دارد: «نه آقا این تنفیذ است.» در ادامه آقای فاتحی ادامه می‌دهند چون مردم رئیس‌جمهور را انتخاب کرده‌اند بین انتخاب مردم و امضای او چگونه رابطه‌ای است و آیا تراکم ایجاد نمی‌کند؟ اگر چیزی را امضاء نکرد چه می‌شود؟» که نایب‌رئیس اعلام می‌دارد: «صلاحیت آنها را شورای نگهبان تأیید کرده است.» بر این اساس، آقای رشیدیان در ادامه جلسه اظهار می‌دارند: «به جای امضای حکم ریاست جمهوری، تنفیذ

و تصویب او بگذاریم بهتر است» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۹۰).

از مجموع نظرات ارائه شده در بالا، چنین برمی‌آید که نظر به شأن ولی فقیه در فقه شیعه، ولایت امت بر عهده نایب امام عصر (عج) فرض شده است. برای نمونه در نظر یکی از اعضای مجلس (آقای تهرانی)، «مقام رهبری نزدیک مقام عصمت» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۲۸) فرض شده است. آقای فاتحی نیز اظهار داشته است «ما معتقدیم او پیغمبرگونه است و او خواسته‌های ملت و خدا را می‌خواهد اجرا کند» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۴۸) «پس به نظر من مقید ساختن ولایت‌امر... به هر قیدی... صلاح نیست و با اسلام تطبیق نمی‌کند» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، صص. ۱۱۴۹-۱۱۵۰) به طور کلی در این نگرش، حکومت، «حق فقیه عادل» دانسته شده و از اصول مسلم مذهب تلقی شده است (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۵۹) که بدین‌وسیله، در رأس هرم اقتدار قرار داشته و تمام مناصب و اقتدارات به ولی فقیه ختم می‌شود. برای نمونه، آقای سیدمحمد خامنه‌ای اظهار می‌دارند: «ما تعیین فقهای شورای نگهبان را مربوط می‌دانیم به نظارت و وساطت فقیه در حاکمیت خدا در مقننه» (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ۱۳۵۸، ج ۲، ص. ۱۱۶۲).

بر مبنای توضیحات داده شده در بالا، امکان مقایسه صلاحیت‌های رئیس‌جمهور و ولی فقیه، موضوعاً منتفی است؛ چرا که تمام اختیارات به فقیه برمی‌گردد. در نتیجه، شأن ولی فقیه، در رأس هرم اقتدار قرار می‌گیرد. در این نگاه، جایگاه رئیس‌کشور با در نظر گرفتن میزان «برتری یا تفوق و توانایی واقعی او در نظام سیاسی» (آل‌محمد و هاشمی، ۱۳۹۸، ص. ۳۸) تعیین می‌شود که در شئون مختلف برای مقام ولایت فقیه در نظر گرفته شده است. جالب است که برخی از افراد در هر دو دسته قرار دارند و این نشان می‌دهد که واضعین قانون اساسی هنوز موضع استوار و دقیقی در خصوص بسیاری از موضوعات نداشته‌اند زیرا آنها با یک دوگانه‌ای روبه‌رو بودند که حل آن نیازمند زمان یا تأمل بیشتر

بود. از یک طرف مبانی حکومت که در کتب و فضای انقلاب ۱۳۵۷ مطرح بود بر مؤلفه‌ها و ساختارهای دموکراسی مدرن استوار بود و از طرفی، فقه شیعه تا آن زمان کمتر مجال نظریه‌پردازی در حقوق عمومی را پیدا کرده بود و سخنان غالب مطرح شده توسط فقیهان بر همان نظریه ولایت و نظریات قدیمی‌تر سلطنت شیعی استوار بود که رویکردی سنتی به مسئله حاکمیت و حکومت داشتند و بر شخص اول مملکت و نقش بلامنزاع او تأکید فراوان می‌کردند. به باور آنها، شکل غالب بحث شده حکومت در تاریخ فقه شیعه همان نظریه فرد واحد و حکومت او بوده است.

۲-۲. متن قانون اساسی

برای بررسی موضع قانون اساسی، شایسته است این سند از یک‌سو، از منظر واژه‌شناختی، مورد بررسی قرار گیرد و از سوی دیگر، مواضع: مستقیم و غیرمستقیم این سند در خصوص شأن رئیس‌جمهور به بحث گذاشته شود.

۲-۲-۱. موضع واژه‌شناسانه قانون اساسی

برخی بر این باورند که باید بین «رئیس‌جمهور» که در اصل ۱۱۳ تا ۱۱۵ آمده و «رئیس‌جمهوری» که در اصل ۱۱۶ آمده است تفکیک قائل شد. اولی به معنای رئیس‌مردم و دومی رئیس‌نظام جمهوری است و رئیس‌جمهور واقعی در ایران در لفظ و معنا و در هر دو مفهوم «رهبری» است (حجاریان، ۱۳۹۷، ص. ۳۷۶). گویندگان این سخنان و این تفاسیر به نحو دقیق با متن قانون اساسی و مؤلفه‌های حقوق اساسی ایران مواجه نشده‌اند و نمی‌توان چندان با این سخنان همدل بود با این حال، نگاه این افراد به واژه‌ها، قابل تأمل و ستایش است زیرا اگر بپذیریم که واژگان در اسناد حقوقی از سر تفنن نوشته نمی‌شوند در این صورت باید گفت قانون‌گذار اساسی، مقصود خود را در قالب واژگان گنجانده است و با واژه‌پردازی‌ها، مقصود خود را رسانده است؛ آنجا که در خصوص مقام‌رهبری از واژگانی استفاده کرده است که آن واژگان در مورد رئیس‌جمهور به کار نرفته است، چنین تبیینی را نمی‌توان از سر تصادف دانست بلکه باید قانون‌گذار را هدفمند فرض کرد.

از منظر واژه‌شناختی مشاهده می‌شود قانون‌گذار اساسی در هیچ‌جا، سمت

«ریاست‌جمهوری» را با سمت «رهبری» یکسان تلقی نکرده و این دو را پیوسته جدا از هم فرض کرده است. جالب آنکه واژه: «رهبری» را صرفاً در مورد «مقام ولایت مطلقه امر و امامت امت» یا «ولایت فقیه» به کار برده است. به نحوی که در مقدمه قانون اساسی و اصول: ۲، ۵، ۵۷، ۱۰۷ و... به این موضوع اشاره شده است. چنین نگرشی گویای آن است که قانون‌گذار حتی از حیث لفظی نیز مرز این دو را از همدیگر پاس داشته و این دو را با همدیگر خلط یا امتزاج ننموده است.

به این ترتیب برخلاف برخی سخنان فوق به نظر می‌رسد واضعین قانون اساسی با آگاهی از معنای کلمات، نخواستند از رهبر به ریاست همه یا جمهور مردم نام ببرند اگرچه او چنین موقعیتی دارد. به عبارت دیگر، قانون‌گذار با دقت و برای خلط نشدن مفاهیم در حالی که ریاست رهبر را به رسمیت شناخته است از به کار بردن لفظ ریاست جمهور برای او امتناع کرده است و این حاوی پیام و نکته‌ای است. بنابراین، به نظر می‌رسد چنین تبیینی توسط قانون‌گذار اساسی، در مقام بیان بوده است؛ موضعی که قانون‌گذار بدین وسیله، مقام ولایت مطلقه فقیه را در عالی‌ترین جایگاه قرار داده است.

۲-۲-۲. موضع غیرمستقیم

این دیدگاه کوشش می‌کند بر مبنای ارتباط بین اصول مختلف قانون اساسی و نیز زبان و هدف قانون اساسی ایران و پیش‌فرض گرفتن مبانی حاکم بر قانون اساسی در حکومت اسلامی، فهمی از قانون اساسی در این خصوص ارائه دهد. در این برداشت می‌توان چنین استدلال کرد که قانون‌گذار اساسی، به مناسبت‌هایی در اصولی از قانون اساسی و با استعانت از ادبیات فقهی، به رئیس حکومت اشاره نموده است بدون اینکه موضوع بحث، مستقیماً به رئیس‌جمهور مرتبط باشد. برای نمونه در مقدمه قانون اساسی به طرح حکومت اسلامی بر «پایه ولایت فقیه» تصریح نموده است یا اینکه در ادامه به مقوله «ولایت امر و امامت مستمر»، اشاره نموده که بدین وسیله، قانون اساسی در صدد است «زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایط... [را] آماده... کند تا ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشند». به علاوه در اصل دوم، از جمله پایه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران «امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی... که از راه: الف) اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط... تأمین

می‌شود؛ ذکر شده است. نیز در اصل پنجم به «ولایت مطلقه امر و امامت امت» اشاره شده که بنا بر آن است در «زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج)» «ولایت» جامعه را که از آن به «حکومت کردن، فرمانروایی، امارت و رهبری» تعبیر می‌شود؛ بر عهده داشته باشد. همچنین در اصل ۱۰۷، به چگونگی تعیین رهبر پرداخته شده است. موضوع اصل مذکور، شیوه انتخاب «رئیس حکومت و رئیس کشور» است که موضوعاً از مقوله «رئیس جمهور» خارج است. در نهایت، قانون‌گذار اساسی در اصل ۵۷ در مقام تبیین رابطه قوای حاکم، به صراحت، سه قوه: مقننه، قضاییه و مجریه را «زیر نظر ولایت- مطلقه امر و امامت امت» تعریف نموده و بدین وسیله، از حیث حقوقی، رئیس جمهور را در جایگاه پایین‌تر از مقام رهبری قلمداد کرده است؛ منوط به اینکه از عبارت: «زیر نظر»، برداشت معطوف به جایگاه فرازین برای مقام ولایت مطلقه امر داشته باشیم. برداشت رایج حقوقی از عبارت مذکور، معطوف به رابطه کنترلی و حساب‌کشی میان ولایت مطلقه فقیه و رئیس جمهور است.

مشاهده می‌شود اصول مذکور، به صراحت و البته با بکارگیری ادبیات فقه امامیه، به تبیین جایگاه عالی مقام رهبری در منظومه حقوق اساسی ایران پرداخته است. برخی بر این نظرنند بند نخست اصل دوم، دربردارنده «ایمان به... وحدت هدایت و رهبری در تمامی عرصه‌های آفرینش است» (بزرگ‌مهری، ۱۳۸۹، ص. ۲۱). پذیرش چنین منطقی به معنای نفی بنیادین شأن رئیس حکومتی برای رئیس جمهور خواهد بود که در این صورت، راهی برای ذوریاستی بودن نظام باقی نمی‌ماند.

۲-۲-۳. موضع مستقیم

قانون‌گذار اساسی در اصل ۱۱۳ در مقام تبیین رابطه رهبری و رئیس جمهور به صراحت، شأن رئیس جمهوری را در جایگاهی نازل تعریف کرده است. چرا که در اصل مذکور چنین آمده است: «پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی‌ترین مقام رسمی کشور است». چنانکه مشاهده می‌شود نص اصل، در نگاه نخستین گویای جایگاه فرازین مقام رهبری در برابر رئیس جمهور است هر چند که ممکن است در پاسخ به این سؤال که آیا این اصل از باب «اطلاق» است یا از جهت «عمومیت» ذکر شده است؟ پاسخ اجماعی وجود نداشته باشد (مولائی، ۱۳۹۴، ص. ۱۹).

۳. رویکرد تفسیری شورای نگهبان در میانه دیدگاه‌ها

رویکردهای تفسیری شورای نگهبان یک منبع اساسی و مهم در تحلیل حقوق اساسی است. دادرسی اساسی با تفسیر قانون اساسی در حقیقت قانون اساسی را باز می‌آفریند و حتی می‌توان گفت با هر تفسیر دادرسی اساسی، اصلی بر اصول قانون اساسی افزوده می‌شود. برای فهم موضوع این مقاله و اختلافاتی که بین محققین حقوق اساسی وجود دارد شاید کمتر منبعی به اندازه تفاسیر شورای نگهبان می‌تواند راهگشا باشد زیرا مواضع این شورا را حتی می‌توان رویکرد پذیرفته شده در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران دانست. شورای نگهبان به مناسبت‌های مختلف، برخی از اصول مرتبط با شأن رئیس‌جمهور را به رأی تفسیری گذاشته که در ادامه در صددیم با تبیین آنها، مواضع این ارگان را به بحث بگذاریم.

۳-۱. اصل ۱۲۵

ظاهر این اصل گویای آن است رئیس‌جمهور در قامت «رئیس‌جمهور» ظاهر شده و نماد روابط خارجی با سایر تابعان بین‌المللی به شمار می‌آید. آنچه‌ان که در نظر تفسیری به شماره ۲۹۶۱ مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۸ شورای نگهبان آمده است: «مستفاد از اصل ۱۲۵ قانون اساسی این است که امضای عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها و... با امضای رئیس‌جمهور یا نماینده قانونی او است و سند قرارداد با امضای رئیس‌جمهوری یا نماینده قانونی او رسمیت خواهد یافت». در نگاه نخست، این رأی چنین می‌نمایاند که شورای نگهبان با این نظر تفسیری، در صدد ترسیم جایگاه شخص اولی برای رئیس‌جمهور آمده است. چنین برداشتی، به‌ویژه زمانی پراهمیت می‌شود که در نظر داشته باشیم در حقوق اساسی سایر کشورهای جمهوری، رئیس‌جمهور، رئیس‌کشور و نماد یک ملت با سایر ملل وارد تعاملات بین‌المللی می‌شود. اگر این فرض پذیرفته بشود معنایش این خواهد بود که نظام ما ذوریاستی است. در برابر این دیدگاه نخستین، برداشت دومی نیز می‌توان مطرح کرد و آن اینکه نمی‌توان با نگاه تطبیقی به حقوق اساسی سایر کشورها، نظیر حقوق اساسی فرانسه، حکم به شأن ریاست‌کشور رئیس‌جمهور داد. چرا که با در نظر گرفتن ترکیب شورا، گفتمان حاکم بر این نهاد، گفتمان معطوف به برداشت فقهی از این‌گونه مفاهیم (رئیس‌جمهور) است و در سوابق نظرات تفسیری شورای نگهبان، (مثل

نظر تفسیری شماره ۱۵۷۰ مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۱، گستره اختیارات رئیس‌جمهور «مضیق» تفسیر شده و هیچ‌گاه رئیس‌جمهور به عنوان رئیس‌کشور تلقی نشده است. در نتیجه می‌توان چنین تفسیر کرد که شورای نگهبان در اینجا به شأن اجرایی رئیس‌جمهوری تصریح کرده است؛ آنچنان که در اصولی از قانون اساسی همچون اصل ۶۰ و ۱۱۳ به ریاست رئیس‌جمهور بر قوه مجریه تصریح کرده است و از این حیث که امضای اسناد بین‌المللی از امور اجرایی است منطقی‌تر است رئیس‌جمهور مناسب‌ترین مقام برای انجام چنین مسئولیتی است و این امر البته الزاماً نمی‌تواند نمود و نماد شأن رئیس‌کشوری رئیس‌جمهور به شمار آید.

۳-۲. اصل ۱۲۸

در نظر تفسیری شماره ۱۵۷۰ مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۱ شورای نگهبان در خصوص اختلاف در گستره صلاحیتی «نخست‌وزیر» و «رئیس‌جمهور» چنین آمده است: «طبق اصل ۱۲۸ قانون اساسی، رئیس‌جمهور استوارنامه سفیران را امضاء می‌نماید و تصویب صلاحیت سفیر با رئیس‌جمهور نیست». ملاحظه می‌شود که شورای نگهبان، نقش وزیر امور خارجه را «نقش تشریفاتی و صوری» تلقی نکرده بلکه به درستی در راستای «اصل اصالت شکل در حقوق عمومی»، ترتیبات شکلی پیش‌بینی شده در قانون اساسی را مدنظر قرار داده و بر ضرورت توجه به چنین ترتیباتی تصریح کرده است اما در ادامه مشاهده می‌شود شورای نگهبان با عدول از «نقش سیاسی رئیس‌جمهور» صرفاً برای وی «نقش اداری و اجرایی» تعریف کرده و وی را در حد یک کارگزار اداری و اجرایی تعریف کرده که از باب صحه گذاردن بر انتخاب وزیر امور خارجه و اعتباربخشی ملّی به چنین تصویبی، آن را امضا می‌کند. در این صورت، رئیس‌جمهور حتی در چارچوب اصل ۱۲۸ نیز نتوانسته است در منظومه نظرات شورا به عنوان شخص نخستین کشور، به شمار آید.

در وضعیت کنونی که پست نخست‌وزیری حذف شده و وزیر امور خارجه مستقیماً منتخب رئیس‌جمهور و پاسخ‌گو در برابر رئیس‌جمهور است (موضوع اصل ۱۳۷) شاید موضوعیت تفسیر مذکور چندان با وجه نباشد اما به هر حال در چارچوب تفسیر بالا، همچنان می‌توان به این نکته پافشاری کرد که از باب ضرورت رعایت اصالت شکل در

حقوق عمومی، در فرایند انتصاب سفرا، «نقش پیشنهادی» وزیر امور خارجه غیرقابل انکار است؛ به نحوی که به صراحتِ نص اصل، سفرا با پیشنهاد وزیر امور خارجه انتخاب می‌شوند و بدین اعتبار، ابتکار عملِ نخستین به درستی با وزیر امور خارجه است. هر چند که رئیس‌جمهور می‌تواند چنین پیشنهادی را نپذیرد و در نهایت در صورت عدم رضایت از وزیر امور خارجه، می‌تواند وزیر مزبور را عزل کند (موضوع اصل ۱۳۶).

۳-۳. اصل ۱۱۳

اگرچه نهادهای متعددی در نظام حقوق اساسی ایران پاسدار قانون اساسی هستند و از آن صیانت می‌کنند (منصوریان و ملازاده، ۱۳۹۴). اما اصل ۱۱۳ تنها اصلی است که علاوه بر اشاره به این موضوع مستقیماً به تبیین شأن مقام رهبری و رئیس‌جمهور پرداخته است. لذا تفسیر این اصل توسط شورای نگهبان، می‌تواند کلیدواژه پاسخ به سؤال این نوشتار باشد چرا که شورا به یک اعتبار، زبان قانون اساسی یا قانون اساسی ناطق است که در مقام ابهام یا اختلاف به رفع ابهام یا اختلاف می‌پردازد. نگاهی به مواضع تفسیری شورا، گویای آن است که این مرجع اصل مذکور را به قرار زیر تفسیر کرده است. در اصل ۱۱۳ قانون اساسی سال ۵۸ رئیس‌جمهور مسئول تنظیم روابط قوا نیز بود ولی در سال ۱۳۶۸ قسمت اول اصل حذف شد و مقام رئیس‌جمهور در حد یک نخست‌وزیر کاهش پیدا کرد. به همین دلیل احتمال دارد که مسئولیت اجرای قانون اساسی ناشی از قسمت اول بوده باشد که با حذف آن قسمت مسئولیت منتفی شده است (ملکی، ۱۳۹۳، ص. ۹۲). برخی نیز معتقدند که مسئولیت اجرای قانون اساسی ارتباطی به شأن ریاست جمهوری ایشان نداشته بلکه به دلیل شأن بالاترین مقام بعد از رهبری است (ایمانی و قطمیری، ۱۳۸۸، ص. ۷۱۴) یا به خاطر موقعیت سیاسی اوست (مهرپور، ۱۳۸۰، ص. ۵۲). برخی نیز این مسئله که رئیس‌جمهور عالی‌ترین مقام بعد از رهبری است را فاقد معنای حقوقی دانسته‌اند و گفته‌اند که رئیس‌جمهور هم‌ردیف رؤسای دوقوه دیگر است (یزدی، ۱۳۷۵، ص. ۵۹۰). همچنین در خصوص حدود این مسئولیت برخی آنرا شامل همه قوا و برخی فقط مجریه دانسته‌اند (اسماعیلی، ۱۳۸۳، ص. ۲۲). به هر حال اگرچه در قانون اساسی سخن از مسولیت اجرای قانون اساسی

است نه نظارت بر اجرای آن، اما در قانون حدود اختیارات و وظایف و مسئولیت‌های ریاست جمهوری، مصوب مجلس شورای اسلامی که به تصویب شورای نگهبان نیز رسیده است کلمه نظارت و سازکارهای آن از اخطار تا معرفی به قوه قضائیه آمده است. همچنین اعطای مسئولیت اجرای قانون اساسی بدون دادن ابزارهای لازم محل ایراد جدی است (ملکی، ۱۳۹۳، ص. ۱۹). به هر حال اگرچه شورای نگهبان قانون سال ۱۳۶۵ را تایید کرده است اما لایحه اصلاح این قانون در سال ۱۳۸۲ را در مواردی که رئیس‌جمهور حق نظارت یا پیگیری از سایر دستگاه‌ها را داشت خلاف شرع یا قانون اساسی اعلام کرد (تقی‌زاده و علی‌کرمی، ۱۳۹۱، ص. ۱۰).

شورای نگهبان تا حالا سه تفسیر از اصل ۱۱۳ ارائه داده است که دو تفسیر نخست آن مربوط به حکومت قانون اساسی سال ۱۳۵۸ است و سومی مربوط به بعد از اصلاحات سال ۱۳۶۸ می‌باشد. در نگاه نخست، به نظر می‌رسد تفاسیر ارائه شده بدین قرار واجد نقاط اشتراک و افتراق هستند:

- از حیث مشترکات؛ از آغاز تا حالا، نظر تفسیری شورای نگهبان این بوده است: تأسیس نهاد تشکیلاتی جهت پیگیری وظایف و اختیارات مربوط به اصل ۱۱۳ ممنوع است. به بیان شورا، مطابق نظریه تفسیری شماره ۴۲۱۴ تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۱ «تشکیل واحد بازرسی [راجع به مسئولیت‌های ناشی از قانون اساسی] در ریاست جمهوری با قانون اساسی مغایرت دارد.» نیز به استناد نظریه شماره ۹۱/۳۰/۴۷۱۴۲ تاریخ ۱۳۹۱/۴/۱۲ «در مواردی که به موجب قانون اساسی، رئیس‌جمهور حق نظارت و مسئولیت اجراء ندارد، حق ایجاد هیچ‌گونه تشکیلاتی را هم ندارد». به صراحت هر دو نظریه مذکور، فعالیت تشکیلاتی رئیس‌جمهور در راستای اصل ۱۱۳، دست‌کم، در حوزه‌هایی که به موجب قانون اساسی، حق نظارت و مسئولیت اجراء ندارد ممنوع است. ممکن است این رویکرد تفسیری در راستای اصل حکومت قانون تأویل گردد اما روی سخن ما در اینجا این است که شورا از دیدگاه اصل تفکیک قوا، رئیس‌جمهور را در قامت رئیس قوه مجریه نگرسته و فراتر از آن شأنی را برای وی تعریف نکرده است. حاصل چنین نگرشی، تقلیل جایگاه رئیس‌جمهور از قامت رئیس حکومت به رئیس قوه مجریه است.

- وجوه تفاوت؛ اولاً. هر چند به استناد نظریه تفسیری نخست، رئیس‌جمهور، مطلقاً صلاحیت تشکیل واحد بازرسی را ندارد اما به صراحت نظریه دوم، جواز ضمنی تشکیل چنین ارگانی در برخی محدوده‌ها داده شده است؛ هر چند گستره اختیارات رئیس‌جمهور در تشکیل نهاد و سازمان خاص برای نظارت و پیگیری عدم اجرای اصول قانون اساسی، مبسوط‌الید نیست. در واقع، مفهوم مخالف نظریه تفسیری دوم آن است: «در مواردی که به موجب قانون اساسی، رئیس‌جمهور حق نظارت و مسئولیت اجراء دارد، حق ایجاد تشکیلات متناسب با چنین صلاحیتی را هم دارد». ثانیاً. دایره کنترل سازمانی رئیس‌جمهور در راستای اصل ۱۱۳ سابق در برابر اصل ۱۱۳ لاحق، وسیع‌تر بود که البته با اصلاحات صورت گرفته در سال ۱۳۶۸، منطقیاً بخشی از نظریه تفسیری شماره ۴۲۱۴ تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۱، دایر بر صلاحیت توضیح‌خواهی از مقامات مسئول «قضایی و نظامی»، موضوعاً منتفی شده است؛ چرا که در چارچوب اصول ۱۱۰ و ۱۵۷ اصلاحی، نصب و عزل عالی‌ترین مقامات قضایی و نظامی از رئیس‌جمهور انتزاع و در صلاحیت مقام رهبری تعریف شده است. بر این مبنا، می‌توان از نظر تفسیری شورای نگهبان چنین استنتاج نمود که اگر نگاه شورا در خصوص دایره صلاحیت کنترلی رئیس‌جمهور، در زمان حکومت قانون سابق، به درستی معطوف به قلمرویی فراتر از قوه مجریه بوده است اما بعد از اصلاحات سال ۱۳۶۸، نه‌تنها گستره چنین اختیاراتی «درون‌قوه‌ای» شده است بلکه به استناد بند دوم نظریه تفسیری سال ۱۳۹۱، «مسئولیت رئیس‌جمهور در اصل ۱۱۳ شامل مواردی نمی‌شود که قانون اساسی تشخیص، برداشت، نوع و کیفیت اعمال اختیارات و وظایفی را به... هر مقام و دستگاه دیگری که قانون اساسی به آنها اختیار یا وظیفه‌ای محول نموده است.» لذا قلمروی صلاحیت‌های رئیس‌جمهور حتی در درون قوه مجریه نیز با محدودیت‌هایی روبه‌روست. ثالثاً. به نظر می‌رسد نوعی از تقلیل‌گرایی در تفسیر شورای نگهبان قابل مشاهده است. چرا که شورا در نخستین نظریه تفسیری‌اش به شماره ۴۶۸ تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۸ چنین مقرر کرده بود: «رئیس‌جمهور با توجه به اصل ۱۱۳ حق اخطار و تذکر را دارد». اما در آخرین نظریه‌اش راجع به اصل مذکور اعلام می‌دارد: «مستفاد از اصول متعدد قانون اساسی

آن است که مقصود از مسئولیت اجراء در اصل ۱۱۳ قانون اساسی، امری غیر از نظارت بر اجرای قانون اساسی است». از منظر منطوقی می‌توان گفت اگر رئیس‌جمهور بر مبنای نظر نخست، «حق اخطار و تذکر» داشت بر مبنای نظر اخیر، رئیس‌جمهور نمی‌تواند به استناد «مسئولیت اجرای قانون اساسی، به امر نظارت متوسل شود. هر چند که در ماده ۱۳ قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور، به وی به منظور پاسداری از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در اجرای اصل ۱۱۳ قانون اساسی، اجازه داده شده است: «از طریق نظارت... اقدامات لازم» را معمول دارد.

نکته اینجاست که در سؤال عضو محترم حقوقدان شورای نگهبان، جناب آقای دکتر کدخدایی چنین آمده بود: «۳- آیا مفهوم مسئولیت اجرای قانون اساسی شامل مسئولیت و پیگیری نقض آن نیز می‌شود؟» شورای نگهبان در پاسخ به سؤال مذکور، صرفاً به مقوله «نظارت و مسئولیت اجرا» توسط رئیس‌جمهور پاسخ داده است بدون اینکه تکلیف «حق پیگیری» را مشخص کرده باشد. با این حال می‌توان این فرض را مطرح کرد که شورای نگهبان با سکوت خویش در مقام بیان آمده و صلاحیت پیگیری توسط رئیس‌جمهور را نسخ ضمنی نموده است. هر چند که نقیض فرض بالا نیز قابل طرح است؛ بدین صورت که شورای نگهبان با فرض ماده ۱۳ که در آن به رئیس‌جمهور اجازه داده شده است «از طریق... پیگیری... اقدامات لازم» را معمول دارد؛ خود را مواجه با تکلیف نیافته است.

۳-۴. اصل ۱۲۳

توشیح قوانین در اکثر قوانین اساسی نظامهای حقوقی تصریح شده و در آن، برای مقام توشیح‌کننده صلاحیت‌هایی تعریف شده است. تقریباً در اکثر کشورهای جهان امضای قوانین با رئیس‌کشور است (آقایی و دولت رفتار، ۱۳۹۱، ص. ۱۶) و شخص اول می‌تواند از امضا سرباز زند و راهکارهایی برای این کار پیش‌بینی شده است. برای نمونه در حقوق اساسی انگلستان، توشیح قوانین با امر ملوکانه نهاد سلطنت بوده است. یا اینکه در فرانسه و آمریکا، امضای قوانین با رئیس‌جمهور است. مقوله توشیح قوانین، نمود و نماد شأن ریاست حکومت بوده و دارنده چنین صلاحیتی در جایگاه

رئیس‌حکومت قرار دارد. در خصوص فلسفه وجودی چنین اختیاری به رئیس‌کشور اختلاف‌نظرهایی وجود دارد که برخی آن را به خاطر جایگاه تنظیم‌کننده قوای سه‌گانه، برخی تفکیک قوا و برخی تضمین اجرای قانون دانسته‌اند (ر.ک: آقای، دولت رفتار، ۱۳۹۱). در ایران نیز، اصل ۱۲۳ به صراحت رئیس‌جمهور را دارنده چنین صلاحیتی تعریف کرده و با در نظر گرفتن واژه «مکلف» در منطوق اصل، ماده یک قانون مدنی، رئیس‌جمهور را مکلف به امضای قوانین مصوب تعریف نموده است. بنابراین آن دسته از اختیارات «وتویی» که رؤسای‌جمهور آمریکا و فرانسه دارند در ایران برای رئیس‌جمهور شناسایی نشده است. در نتیجه نمی‌توان امضای قوانین در ایران را سبب جایگاه ریاست‌حکومتی رئیس‌جمهور فرض کرد. به عبارت دیگر از آنجا که رئیس‌جمهور در ایران رئیس‌کشور نیست مکلف به امضای قوانین است و حق سرپیچی ندارد و پیش‌بینی چنین شأنی، اساساً از باب مناسبت این نوع صلاحیت است چرا که رئیس‌جمهور به عنوان رئیس‌قوه مجریه، مناسب‌ترین مقام جهت ابلاغ به دستگاه‌های تحت امر خود و سایر ارگان‌های اجرایی کشور است.

تفسیر شورای نگهبان در مقام دادرسی اساسی در خصوص اصول فوق نشان می‌دهد این نهاد نسبت به رئیس‌جمهور موضع خاصی دارد و نوعی انسجام در دیدگاه‌های دادرسی اساسی در این موضوع وجود دارد نخست اینکه به هیچ‌وجه شأن ریاست‌کشوری برای این مقام در هیچ موردی قائل نیست. به احتمال زیاد، رویکرد فقیهان شورای نگهبان در این خصوص و تأکید آنها بر حکومت اسلامی و داشتن موضعی نسبت به جمهوریت در این دیدگاه بی‌تأثیر نبوده است. دوم اینکه شأن اجرایی رئیس‌جمهور را نیز شورای نگهبان با اکراه و با قید و بندهایی پذیرفته است و او را در بسیاری از موارد نه رئیس‌اجرایی که کارگزاری اجرایی دانسته است. چنانکه پیش‌تر گفتیم می‌توان اعلام نظرات دادرسی اساسی را به نوعی اعلام رسمی حاکمیت جمهوری اسلامی در خصوص این موضوع نیز دانست.

۴. رویکرد قانون‌گذار عادی در خصوص شأن رئیس‌جمهور

شاید پرداختن به قانون عادی در این موضوع به ظاهر وجهی نداشته باشد زیرا مواضع قانون اساسی و مشروح مذاکرات آن و همچنین نظریات دادرسی اساسی جایی را برای

بررسی قانون عادی نمی‌گذارد. همچنین به علت قوانین متعدد بررسی موضع قانون‌گذار عادی، نیازمند نوشته‌های مستقلی است. با این حال باید اذعان کرد که قانون عادی از حیث سلسله مراتبِ هنجارِ حقوقی، در طول اراده قانون اساسی قرار داشته و به نوعی، بازخوانی این اراده را انجام می‌دهد هر چند در سکوت قانون اساسی، جایگزین آن بوده و با تصویب قانون، راهکار قانونی لازم را ارائه می‌دهد و بدین وسیله، شأن قانون اساسی پیدا می‌کند همچنین به علت ساختار حاکمیت و در ایران و نظارت شورای نگهبان بر همه قوانین، می‌توان تأیید قوانین عادی توسط شورای نگهبان را نوعی تأیید و تأکید مجدد توسط این نهاد تلقی کرد. به هر حال قانون عادی در چارچوب قانون اساسی و توسط یکی از ارکان نظام سیاسی ایران به تصویب می‌رسد و در حقیقت اتخاذ موضعی در حقوق اساسی هم هست. در این خصوص دو قانون، مهمترین سند مورد بحث در اینجا هستند که در ادامه به بحث گذاشته می‌شود.

۱-۵. قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران

هر چند این قانون در زمان حکومت قانون اساسی پیش از اصلاحات سال ۱۳۶۸ به تصویب رسیده است؛ سندی که در آن ظاهراً رئیس‌جمهور از اختیارات گسترده‌تری برخوردار بود، اما باز هم مشاهده می‌شود در هیچ جای این سند، نه تنها تصریحاً، رئیس‌جمهور در قامت رئیس‌حکومت تعریف نشده است، بلکه در ماده یک این قانون، در خصوص امضای حکم رئیس‌جمهور منتخب از عبارت: «تنفیذ اعتبارنامه» استفاده شده است. از نقطه نظر حقوقی، تنفیذ حکم، دربردارنده نفوذ حقوقی عمل است که بدین وسیله سمت ریاست جمهوری در قامت شخص منتخب، استوار و اجرا می‌گردد. در این صورت، می‌توان از «ولایت» ولی مطلقه فقیه بر رئیس‌جمهور سخن راند که از این طریق، مقام رهبری در رأس هرم حکومت قرار دارد.

۲-۵. قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری اسلامی ایران

در این قانون، هر چند موادی از آن به اختیارات گسترده رئیس‌جمهور در خصوص حسن اجرای قانون اساسی توسط ارگان‌های حکومتی تصریح شده است اما باید توجه داشت برخی از مواد این قانون، بعد از اصلاحات سال ۱۳۶۸، موضوعاً منتفی شده و در

صلاحیت مقام رهبری قرار گرفته است. همچنین نه تنها در هیچ جای سند، همانند سند بالا، به شأن رئیس حکومتی رئیس‌جمهور اشاره‌ای نشده است بلکه برای نمونه در ماده ۱۱، رئیس‌جمهور مکلف شده است استوارنامه سفرای معرفی شده از طرف وزیر امور خارجه را ظرف ۵ روز از معرفی، امضاء نماید و البته چنین تبیینی می‌تواند مؤید جایگاه شخص دومی رئیس‌جمهور فرض شود. هر چند در ماده ۱۲ همین قانون، شرکت در کنفرانس‌ها، سمینارها و اجلاس‌های بین‌المللی، در مواردی که در «سطح عالی‌ترین مقام اجرایی کشورها» تشکیل می‌شود را در اختیار رئیس‌جمهور تعریف کرده است. ناگفته پیداست، برداشت معمول از این عبارت در حقوق مدرن، متعین در شأن ریاست کشوری رئیس‌جمهور است هر چند که گفته می‌شود از این حیث که تعیین سیاست‌های کلی نظام (بند یک اصل ۱۱۰) در صلاحیت مقام رهبری قرار دارد لذا سیاست خارجی و امور بین‌الملل نیز بالطبع تحت اشراف و اقتدار مقام رهبری و البته با مباشرت رئیس‌جمهور انجام می‌پذیرد. پذیرش چنین فرضی رئیس‌جمهور را در قامت شخص دوم کشور فرض می‌کند.

نتیجه‌گیری

در نوشتاری که از نظر گذشت مشاهده شد در پاسخ به این سؤال که رئیس‌جمهور در منظومه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران چه جایگاهی دارد؟ در صدد تبیین و تحلیل دیدگاه حقوقدانان، نگاه تفسیری شورای نگهبان، رویکرد قانون‌گذار اساسی و قوانین عادی برآمدیم. حاصل تحقیق را می‌توان به این قرار جمع‌بندی کرد:

۱- هر چند مفهوم «رئیس‌جمهور» از مفاهیم حقوق مدرن بوده اما باید توجه داشت الگوی زمامداری هر کشوری متناسب با هنجارهای حاکم بر خود، به بازخوانی مفاهیم و مقولات پرداخته و آنها را به کار می‌گیرد. در این راستا باید عبارت «رئیس‌جمهور» را در منظومه فهمی ایرانیان مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد.

۲- نگاهی به تاریخ حقوق اساسی ایران، گویای آن است که مفهوم «رئیس‌جمهور» از مفاهیم بسیار جدید حقوق اساسی ایران بوده به نحوی برای نخستین بار در سال ۱۳۵۸ در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ظهور کرد. همین تجربه اندک در ساحت تاریخ حقوق ایران، امکان یارگیری از این حوزه تفکری برای درک و تبیین

- شفاف‌تر مفهوم رئیس‌جمهور در حقوق اساسی ایران را نمی‌دهد. لذا ناگزیر هستیم برای درک بهتر این مفهوم به برداشت امروزی و فعلی خود از مقوله رئیس‌جمهور بسنده کنیم و البته چنین وضعیتی ممکن است مجادله میان حقوقدانان را تشدید کند.
- ۳- تجربه جمهوری اسلامی ایران در خصوص مفهوم ریاست جمهوری، گویای آن است که شورای نگهبان به مثابه قانون اساسی ناطق، نقش محوری در خوانش شأن رئیس‌جمهور در منظومه فهم رسمی از این مقوله داشته است. به نحوی که حقوقدانان و مراجع قانونی نمی‌توانند نگاه این شورا را در تحلیل‌هایشان کنار بگذارند. چرا که شورای نگهبان در چارچوب اصل ۹۸ عالی‌ترین مرجع رسمی تفسیر قانون اساسی است.
- ۴- به نظر می‌رسد نوعی از برداشت رسمی هم‌سو از شأن رئیس‌جمهور در منظومه حکمرانی ایران در بین فقهای عضو «مجلس بررسی نهایی پیش‌نویس قانون اساسی»، متن «قانون اساسی»، رویکردهای تفسیری «شورای نگهبان» و «قوانین عادی» مرتبط با جایگاه رئیس‌جمهور وجود دارد.
- ۵- به نظر می‌رسد مجادله یا مباحثه حقوقدانان در خصوص شأن رئیس‌جمهور، بیش از آنکه در عمل کاربرد داشته باشد یک مجادله آکادمیک بوده و سمبل تقابل حقوق جدید و قدیم در ایران است. نیز چنین تقابلی عموماً بیش از آنکه مجادله یا مباحثه واژه‌گرا باشد تقابلی کارکردگراست. هر چند که وابستگی متقابل نگرش‌های واژه‌گرا و کارکردگرا به هم دیگر غیرقابل انکار است.
- ۶- پایان سخن اینکه با توضیحات بالا به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است نوعی از تناسب خردمندانه بین مفهوم و مصداق ایجاد شود. به بیان بهتر، شایسته است در راستای «اصل تناسب»، نوعی از رابطه معقول بین عبارت: «رئیس‌جمهور» و مجموعه صلاحیت‌های وی ایجاد شود. بر این مبناست که می‌توان گفت اختیارات و وظایف رئیس‌جمهور در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مناسب حال «نخست‌وزیر» باشد.

کتابنامه

۱. آقای طوق، مسلم و دولت رفتار، محمدرضا (۱۳۹۱). «نگرشی نو به امضای قوانین در حقوق اساسی ایران». فصلنامه دیدگاه‌های قضایی، ۱۷(۵۸)، ۱۳-۴۶.
۲. آل‌محمد، سیدرضا و هاشمی، سیدمحمد (۱۳۹۸). «مؤلفه‌های تعیین‌کننده جایگاه رئیس کشور»، فصلنامه مطالعات حقوقی، ۱۱(۱)، ۳۷-۵۹.
۳. اسماعیلی، محسن (۱۳۸۳). «نقش رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی»، دین و ارتباطات، ۲۴(۷)، ۳۲-۷.
۴. ان کوئنده، ماری (۱۳۹۷). جایگاه رئیس‌جمهور در پرتو حقوق اساسی فرانسه (ترجمه سعید والی خانی‌زاده)، تهران: انتشارات مجد.
۵. ایمانی، عباس و قطمیری، امیررضا (۱۳۸۸). قانون اساسی در نظام حقوقی ایران، تهران: نشر نامه هستی.
۶. بزرگ‌مهری، مجید (۱۳۸۹). جایگاه حقوقی مقامات عالی‌مقامی در جمهوری اسلامی ایران و فرانسه. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۷. پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۲۰۱۹/۱۷/۹)، نقل از: <https://fa.wikipedia.org/wiki/>
۸. تقی‌زاده، جواد و علی‌کرمی، مظفر (۱۳۹۱). «مفهوم مسولیت اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، ۴(۱)، ۱-۳۰.
۹. حجاریان، سعید (۱۳۷۹). جمهوریت؛ افسون‌زدایی از قدرت، تهران: انتشارات طرح نو.
۱۰. دهقانی، محمود (۱۳۸۴). «چه کسانی اندیشه‌های حضرت امام (ره) را تحریف می‌کنند»، هفته‌نامه پرتو سخن.
۱۱. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۲). مبانی فقهی کلیات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جامعه کنونی ایران و انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۲. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). فقه سیاسی؛ نظام سیاسی و رهبری در اسلام. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۳. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷). کلیات حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۱۴. کدیور، محسن (۱۳۷۹). دغدغه‌های حکومت دینی. تهران: نشر نی.
۱۵. مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۷). حقوق اساسی نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات پایدار.

۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۹). ولایت فقیه. قم: مؤسسه امام خمینی (ره).
۱۷. ملکی، وحید (۱۳۹۳). نقش رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی. تهران: انتشارات مجد.
۱۸. منصوریان، ناصرعلی، ملازاده، علی (۱۳۹۴). «سازوکارهای ناظر بر صیانت از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران». فقه و حقوق اسلامی، ۶(۱۱)، ۲۴۹-۲۹۸.
۱۹. مولائی، آیت (۱۳۹۴). جزوه حقوق اساسی (۲). مقطع کارشناسی، دانشگاه بوعلی سینا.
۲۰. مهرپور، حسین (۱۳۸۰). رئیس‌جمهور و مسئولیت اجرای قانون اساسی. تهران: انتشارات اطلاعات.
۲۱. نجفی اسفاد، مرتضی و محسنی، فرید (۱۳۷۹). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، شامل مبانی نظام، نهادهای سیاسی و شرح قانون. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
۲۲. نیکونهاد، حامد (۱۳۹۲). جایگاه و صلاحیت قوه مجریه در نظام حقوق اساسی ایران در پرتو اندیشه قانون‌گذار اساسی. مندرج در مجموعه مقالات اولین همایش ملی قوه مجریه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین ریاست جمهوری.
۲۳. واعظی، محتبی، (۱۳۹۲). گستره مفهومی قوه مجریه در حقوق اساسی ایران. مندرج در مجموعه مقالات اولین همایش ملی قوه مجریه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات معاونت تدوین، تنقیح و انتشار قوانین ریاست جمهوری.
۲۴. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۷۸). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر دادگستر.
۲۵. هاشمی، سیدمحمد (۱۳۸۰). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر دادگستر.
۲۶. یزدی، محمد (۱۳۷۵). قانون اساسی برای همه. تهران: انتشارات امیرکبیر.

فهرست نظرات تفسیری

۱. نظر تفسیری شماره ۲۹۶۱ مورخ ۱۳۶۳/۱۲/۸ شورای نگهبان.
۲. نظریه تفسیری شماره ۱۵۷۰ مورخ ۱۳۵۹/۱۲/۲۱ شورای نگهبان.
۳. نظریه تفسیری شماره ۴۲۱۴ تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۱ شورای نگهبان.
۴. نظریه تفسیری شماره ۴۶۸ تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۸ شورای نگهبان.
۵. نظریه تفسیری شماره ۹۱/۳۰/۴۷۱۴۲ تاریخ ۱۳۹۱/۴/۱۲ شورای نگهبان.

فهرست اسناد

۱. صحیفه نور، جلد ۷، مورخ ۱۳۵۸/۴/۴.
۲. صحیفه نور، جلد ۹، مورخ ۱۳۵۸/۷/۱۲.
۳. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، ج ۲، تهران: انتشارات اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۴. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات ۱۳۶۸.
۵. قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۴/۶/۵.
۶. قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۵/۸/۲۲.
۷. قانون مدنی.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی